

شناخت‌شناسی در اصل به دو مسئله می‌پردازد: نخست امکان شناخت که پاسخی است به شکاکیت؛ و دیگری تبیین ماهیت شناخت که به تعریف و تحلیل مفهوم شناخت اختصاص دارد. در تحلیل یا تعریف شناخت، نسبت مفهوم شناخت با مفاهیم باور، صدق و توجیه بررسی می‌شود تا معلوم شود که آیا باور صادق موجه شناخت است یا نه. در این مقاله که به مسئله اخیر می‌پردازد نخست از پاسخ نقضی گتیه سخن می‌رود و آنگاه به اختصار به رهیافت‌هایی که فلاسفه در واکنش به پاسخ گتیه داشته‌اند اشاره خواهد شد.

۱. در رساله تئتوس که در آن افلاطون محاوره سقراط را با ریاضیدان جوان در باب ماهیت شناخت حکایت می‌کند، این پرسش نیز به بحث نهاده می‌شود که «آیا باور صادق، هرگاه تبیینی بدان افزوده شود، شناخت است؟» این پرسش در پی این نتیجه‌گیری فرا آمده که باور صادق با شناخت یکی نیست. حال، اما، اگر باور صادق به مدد «تبیینی» موجه شود، آیا می‌توان آن را «شناخت» دانست؟ سقراط با بحثی در «تبیین» نهایتاً چنین القا می‌کند که باور صادق تبیین شده نمی‌تواند شناخت باشد.^(۱) قرن‌ها پس از این محاوره، به سال ۱۹۶۳، ادموند ل. گتیه^(۲) مقاله‌ای بدین عنوان منتشر ساخت: «آیا باور صادق موجه شناخت است؟»^(۳)

تحلیل گتیه مبتنی است بر تحلیل جملاتی با شرایط لازم و کافی برای شناخت اینکه چیزی هست. وی مقاله کوتاه خویش را با اشاره به صورتبندی‌های رایجی که فلاسفه برای تأمین شرایط لازم و کافی شناخت یک حکم، ارائه دادند آغاز می‌نماید.

این صورتبندی‌ها را می‌توان چنین بیان کرد:

S می‌داند که P اگر و تنها اگر

(۱) p صادق باشد

(۲) P باور داشته باشد که P



دکتر محمود خاتمی

مسئله گتیه

(۳) S توجیهی دارد که باور داشته باشد که P.^(۴)

گتیه استدلال می‌کند که این صورتبندی و صورتبندی‌های مشابه آن صادق نیستند زیرا شروط بیان شده در آن برای صدق گزاره «S» می‌داند که P شرط کافی به شمار نمی‌آیند. وی استدلال خود را با ذکر دو نکته آغاز می‌کند: «اول آنکه توجیه (یا «موجه») به آن معنایی که توجیه S برای باور به P، شرط لازم است برای آنکه «S بدانند که P» به گونه‌ای است که امکان دارد کسی در باور به گزاره‌ای که در واقع امر کاذب است موجه باشد. دوم آنکه به ازای هر گزاره‌ای مانند P، اگر S توجیهی داشته باشد که باور کند که P، و P بر Q دلالت کند، و S، Q را از P استنتاج کند و Q را به اعتبار این استنتاج بپذیرد، آنگاه S در باور خود به Q هم موجه است.»^(۵)

گتیه با ارائه مثال‌های نقض^(۶) نشان می‌دهد که «باور صادق موجه» شناخت نیست، زیرا صادق بودن و باور داشتن دو شرط لازم‌اند و نه کافی. از سوی

دیگر، شروطی که در صورتبندی مذکور بیان شده هر چند به ازای حکم خاصی صادق‌اند ولی این بدان معنی نیست که شخصی که آن حکم را باور دارد بدان شناخت هم داشته باشد. بنابراین، ممکن است حکمی را باور داشت و برای آن باور دلایل خوبی هم داشت ولی بدان «شناخت» نداشت. گتیه تلاش می‌کند که این نکته را ضمن دو مثال نقض نشان دهد. در یکی از دو مثال، فرض شده است که شخصی بنام اسمیت با شخص دیگری بنام جونز برای کسب یک شغل رقابت دارد: «فرض کنیم که اسمیت دلیل محکمی در تأیید گزاره عطفی زیر داشته باشد:

(د) آقای جونز کسی است که کار را خواهد گرفت و آقای جونز ده سکه در جیب خود دارد. دلایل اسمیت در تأیید (د) ممکن است از این دست باشد که رئیس شرکت به او اطمینان داده است که در نهایت آقای جونز برگزیده خواهد شد، و دیگر اینکه آقای اسمیت، تعداد سکه‌های توی جیب آقای جونز را ده دقیقه قبل شمرده باشد. گزاره (د) مستلزم این است که:

(ه) کسی که کار را خواهد گرفت ده سکه در جیب خود دارد.

فرض کنیم که آقای اسمیت دلالت (د) را بر (ه) درک کند و (ه) به دلیل (د) که برای آن شواهد محکمی در دست دارد بپذیرد. در این حالت، آقای اسمیت به روشنی در این امر موجه است که باور کند که (ه) صادق است. ولی حال تصور کنید که آقای اسمیت، بدون اطلاع قبلی به جای جونز خودش کار را بگیرد و نیز خود آقای اسمیت - باز بدون هیچ اطلاعی - ده سکه در جیب خود داشته باشد. در نتیجه گزاره (ه) صادق است، با آنکه گزاره (د) که آقای اسمیت از آن (ه) را نتیجه گرفته، کاذب

است. به این ترتیب، در مثال ما همه امور زیر صادق‌اند: (۱) (ه) صادق است، (۲) آقای اسمیت باور دارد که (ه) صادق است، و (۳) آقای اسمیت در این امر که باور دارد (ه) صادق است موجه است. ولی در عین حال روشن است که آقای اسمیت نمی‌داند که (ه) صادق است، چون در (ه) به اعتبار تعداد سکه‌هایی در جیب خود اوست صادق است، در حالی که آقای اسمیت نمی‌داند که چند سکه در جیب خود دارد، و باور خود را به (ه) بر شمارش سکه‌های داخل جیب آقای جونز استوار کرده است و به غلط باور دارد که آقای جونز کسی است که کار را خواهد گرفت.^(۷) در تمام این موارد اسمیت نمی‌دانست که چه کسی برنده است: او یا جونز؛ تمام شواهد به نفع جونز بود ولی نهایتاً اسمیت برنده شد. پس می‌شود «باور صادق موجه» داشت ولی شناخت واقعی نداشت.

در این مثال نقض، گتیه دو فرض مذکور را در مورد «توجیه» نشان می‌دهد: (۱) اینکه کسی می‌تواند در باور خود به نحو کاذب توجیه باشد؛ (۲) اینکه این توجیه مدلل باشد (یعنی با قوانین منطقی تبیین شود). به نظر گتیه این دو فرض در کنار هم نشان می‌دهند که چطور باور صادق توجیه شده نمی‌تواند شناخت باشد زیرا باور موجه می‌تواند کاذب باشد و باور موجه کاذب می‌تواند به نتایجی برسد که از قضا صادقند.

۱۱. پاسخ به مسئله گتیه پاسخ به مسئله گتیه به تحلیل نسبت میان «شناخت بودن باور صادق موجه» با دو فرض مذکور بستگی دارد. آیا می‌تواند دو فرض مذکور را رد کرد و تحلیل باور صادق موجه را حفظ نمود؟ یا تحلیل مذکور را رد کرد و آندو فرض را حفظ نمود؟ بسیاری از فلاسفه کوشیده‌اند تا تحلیل مذکور را - اگر نه رد - دگرگون سازند و

شرایط صدق و باور را برای شناخت حفظ نمایند و شرط دلیل خوب یا توجیه کافی را چنان تعریف کنند که مشکلاتی را که امثله گتیه فرا می نهند نداشته باشند. این تلاش به رهیافتهایی چند در پاسخ به مسئله گتیه منجر شده است که می توان آنها را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

(الف) رهیافتهایی که به حفظ تحلیل سنتی می پردازند و با تقریرهای مجددی از این تحلیل باور صادق موجه را شناخت تلقی می کنند. بنا به این تلقی، دانستن چیزی معادل موجه بودن باور به آن چیز یا داشتن دلایل خوب برای باور به آن است. دو رهیافت اصلی که به حفظ این تحلیل می پردازند عبارتند از: دلیل قاطع^(۸) و الغاء پذیری^(۹). بنا به رهیافت اول، فاعل شناسا در امثله گتیه فاقد دلیل قاطع بر باور خویش است و از اینرو باور او غیر استدلالی است، لذا دلیل جامع بر باور خویش ندارد بدین معنی که دلیل او ممکن است در جایی که باور

صادق نیست صادق باشد. بنابراین رهیافت چنانچه فاعل شناسا بر باور خویش دلیل جامع و قاطع داشته باشد، باور او شناخت است. بنابر رهیافت دوم فاعل شناسا بر باور خود دلیل دارد، اما امور دیگری نیز وجود دارد که اعتقاد او را به این باور غیر مستدل می نماید و همین امر توجیهی را که فاعل شناسا برای باور خویش دارد ملغی و فسخ می کند. بنابر این رهیافت چنانچه میان دلیل و این امور تمایز قایل شویم و آندورا از هم باز شناسیم باور صادق موجه شناخت تلقی می شود. بدین ترتیب رهیافت های مذکور سعی دارند تا «توجیه» را چنان تفسیر کنند که اشکال گتیه بر آن وارد نباشد.

(ب) رهیافتهای دیگری وجود دارند که از موضع (الف) فاصله می گیرند. یکی از این رهیافت ها از آن الوین گلدمن^(۱۰) است که نظریه علمی شناخت را مطرح می کند. بنابر این رهیافت، شناخت تجربی با باور صادق که «به نحو مناسب تعلیل شده باشد»



یکی است. وی عبارت «به نحو مناسب تعلیل شده باشد» را برای شماری از انواع مختلفِ باور تعریف می‌نماید.

ایده اصلی گلدمن ساده است: باور صادق به P در صورتی شناخت تلقی می‌شود که P علت باور صادق باشد؛ یک سلسله علی واقعی را که P است به این باور مرتبط سازد. بدین ترتیب مثلاً این باور که سیگار مضر است یک شناخت محسوب نمی‌شود زیرا این واقعیت که سیگار مضر است نمی‌تواند این باور صادق را که «سیگار مضر است» تعلیل کند، زیرا این واقعیت که سیگار مضر است شامل همه سیگارها - از جمله سیگارهای آینده - هم می‌شود و از اینرو چون سیگارهای آینده نمی‌تواند بالفعل علت این واقعیت که اکنون هست باشند، تعلیل علی از آن امکان ندارد.

آشکار است که تحلیل گلدمن تنها ناظر به شناخت‌های تجربی یا پسینی است. به نظر گلدمن، تحلیل سنتی باور صادقِ موجه برای شناخت عقلی یا پیشینی کفایت می‌کند (توجه کنیم که امثله گتیه ناظر به قلمرو تجربه است). اما در اینجا می‌توان پرسید که وجه اشتراک این دو شناخت - پسینی و پیشینی - چیست؟ آیا «شناخت» میان آندو مشترک لفظی است؟ اگر چنین باشد تحلیل گلدمن را وجهی است وگرنه هرگاه شناخت یک معنی داشته باشد - و مقسم بودن آن هم دلالت بر همین دارد - آنگاه تحلیل گلدمن از دست‌یابی به این معنی قاصر است. رهیافت دیگری که در امتداد رهیافت گلدمن قرار دارد به نظریه اعتمادپذیری^(۱۱) معروف است. این رهیافت شناخت را با هر گونه باور صادقی که از طریق هر وسیله قابل اعتمادی بدست آید یکی می‌گیرد.^(۱۲) هرگاه بدقت معنی تعبیر «وسيله قابل

اعتماد» بررسی شود، مشاهده می‌شود که این رهیافت تفاوت چندانی با رهیافت‌های (الف) ندارد.

رهیافت دیگر از آن نوزیک^(۱۳) است که نظریه شرطی بودن شناخت را طرح کرده است^(۱۴). بنا به این رهیافت، شناخت به اینکه P، نه فقط مستلزم باور صادق به آنست که P، بلکه مستلزم دو شرط دیگر است:

(۱) اگر P درست نمی‌بود فاعل شناسا به P باور نمی‌داشت.

(۲) اگر P درست می‌بود فاعل شناسا به P باور می‌داشت.

رهیافت نوزیک را می‌توان اصلاح طرح گلدمن دانست زیرا اولاً معنی واحدی برای شناخت لحاظ می‌کند. و ثانیاً شامل شناخت تجربی و عقلی هر دو می‌شود. نظریه گلدمن از حیث دقت و اتقان بر نظریه اعتمادپذیری نیز برتری دارد. با اینهمه این رهیافت نیز مورد انتقاد اهل نظر قرار گرفته است.^(۱۵)

سه رهیافت اخیر - علی، اعتمادپذیری و شرطی - معمولاً رهیافت‌های برون‌گرا^(۱۶) نامیده می‌شوند، زیرا بنا به این رهیافت‌ها تفاوت میان داشتن شناخت و داشتن باور صادق به رابطه خارجی میان یک باور و یک حالت ذهنی - خارجی بستگی دارد. برای مثال، مطابق رهیافت گلدمن، باور صادق شناخت است هرگاه، به نحو مناسب یا واقعیتی که آن را صادق می‌کند تحلیل شود. «تحلیل مناسب» خود موضوع باور دیگری است به نوع خاصی از سلسله علی. یک باور ممکن است با این سلسله تناسب

پی نوشت ها:

۱. نگا: افلاطون، تثنوس، ۲۰۱۰ - ۲۱۰ d.
2. E.L. Gettier
3. E.L. Gettier, 'Is Justified True Belief Knowledge?', *Analysis*, Vol.23 (1963) PP. 121-3.
این مقاله در کتاب زیر نیز چاپ شده است:
A.P. Griffiths (ed.), *Knowledge and Belief* (Oxford 1967)
مقاله گتیه به فارسی هم ترجمه شده است:
ادموند گتیه، «آیا معرفت، باور صادق موجه است؟»، ترجمه شیپور اعتماد، ارغنون ۷ و ۸ (۱۳۷۷) صص ۳۲۱-۳۲۵.
۴. گتیه، «آیا معرفت، باور صادق موجه است؟»، ارغنون ۷ و ۸ صص ۳۲۲. گتیه به دو صورت بندی دیگر از ایر و چیزلم نیز اشاره کرده و آندو را ب مختصر تغییری به همین صورت بندی ارجاع می دهد.
۵. همان، ص ۳۲۳.
6. Counter-examples
۷. همان.
۸. Conclsive Resaons: نگا:
F. Dretsker, 'Conclusive Reasons', *Australasian Journal of Philosophy*, Vol. 49 (1971) PP. 1-22.
۹. Defeasibility: نگا:
K.Lehrer and T. Paxson, 'Knowledge: undefeated Justified True Belief', *Journal of Phelossphy*, vol 66 (1969) PP. 225-37.
۱۰. A.I.Goldman: نگا:
A.I. Goldman: 'A causal Theory of Knowing' *Journal of Philosophy* Vol. 64 (1967) PP. 355-72.
11. Reliability.
۱۲. نگا:
D.M.Armstrong, *Belief, Truth and Knowledge* (Cambridge 1974).
13. R. Nozick
۱۴. نگا:
R.Nozick 'Philosophical explanations' (Oxford 1981).
۱۵. نگا:
R.Shope 'cognitive abilities, conditionals and Knowledge' *Journal of Philosophy*, Vol.81 (1984) PP. 29-48.
16. The Externalist Analyses.
۱۷. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
G. Pappas and M.S wain (eds) *essays on Knowledge and Justification* (New York 1978)
J. Dancy 'Introduction of Contemporary Epistemology' (Oxford 1996).

داشته باشد بی آنکه فاعل شناسا تصور نماید که باورش معلل به این سلسله است. از اینرو، بنا به رهیافت های برون گرا، ممکن است فاعل شناسا فاقد دلایل آگاهانه برای شناخت خود باشد.

این نکته نیز در مورد رهیافت های برون گرا قابل ذکر است که در این رهیافت ها شناخت فرآیندی مادی و محصول فعالیت حیاتی ارگانیسم مغز است، این بدان معنی است که تصویر شناخت در این رهیافت ها با تصویر سنتی شناخت متعارض است. (۱۷) مثلاً در نظر دکارت، شناخت به معنی دقیق از آن نفس مجرد است (و نه یک ارگانیسم) و به علاوه برای تحصیل آن باید روش درست بکار برد. به نظر برون گرایان نه فقط شناخت از آن ارگانیسم است (و نه نفس مجرد) بلکه برای داشتن آن نیز به روش (و حتی به اراده) نیازی نیست زیرا شناخت نتیجه طبیعی کنش های فاعل شناسا با جهان اطراف اوست و لذا همچون سایر امور طبیعی و بهمان شیوه قابل تبیین است.

ملاحظه نهایی

همه رهیافت هایی که کوشیده اند شناخت را تحلیل کنند، اشکال گتیه را وارد دانسته اند و در صددند با تقریری مجدد از «توجیه» شرایطی را فراهم آورند تا باور صادق، شناخت شود. از این لحاظ، می توان رهیافت های مذکور را نظریه هایی در باب توجیه دانست که از پیامدهای آنها تعیین قلمرو شناخت است.